

تفسیر سوره بقره، جلسه ۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

(بقره: ۴۳): «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»

در این جلسات می‌خواستیم نشان بدهیم که منظور از اقاموا الصلوه نماز خواندن نیست. نماز خواندن یک جایگاه دیگری دارد. برخی تلقی کرده‌اند که «وَأَرُكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»؛ بیاید با راکعین رکوع کنید، می‌تواند اشاره به نماز جماعت باشد؛ یعنی دستور به نماز جماعت، البته می‌تواند بی‌ربط به نماز جماعت نباشد، ولی اصلاً این دستور دیگری است. «وَأَرُكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»، حاوی یک نکته‌ای است. آن جاهایی در قرآن که بحث نماز است، با عبارت سجده می‌آید و با صرف عبارت رکوع نمی‌آید. معنی لغوی رکوع هم تذلل، تخشع و خشوع زیاد است. وقتی قرآن می‌خواهد از عنوانی به عنوان نماز یاد بکند، یا به عنوان نماز از آن یاد می‌کند؛ یا به عنوان سجده؛ مثل آیه ۲۵ سوره بقره «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»؛ ما این جا را به عنوان میعادگاه همه بشر قرار دادیم ... برای رکوع کنندگان و سجده‌کنندگان؛ یعنی برای نمازگزاران؛ چون همین که عنوانی برای رکوع وجود دارد، عنوانی به نام قیام وجود دارد؛ چون که همین جوری که کسی رکوع نمی‌کند بلکه از حالت قیام رکوع می‌کند؛ لذا قیام و رکوع و سجود تقریباً قیافه نماز را نشان می‌دهد.

باز در سوره حج، آیه ۲۶ دیگر همه را کنار هم گذاشته «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»؛ بیت را آماده کردیم و پیمان گرفتیم و ... برای قائمین و راکعین و ساجدین. این قیافه‌ای است که قیافه نماز محسوب می‌شود.

باز در سوره حج، آیه ۷۷ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا» می‌بینید هی عنوان رکوع و سجده دارد کنار هم می‌آید به عنوان علامتی برای نماز.

باز در سوره مبارکه فتح آیه ۲۹ دارد: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ» کسانی که در معیت پیغمبرند (این آیه را یادتان باشد که ما دوباره برنگردیم که در بحث معیت یک محور وجود دارد. پیامبر و کسانی که با او هستند. این معیت که در این آیه هم خیلی مهم است، در نوع استعمالاتی که در قرآن شده به این معنا نیست که مثلاً دو نفر با همدیگر یک کاری را دارند می کنند. «مع» اشاره به یک وجود محوری دارد؛ یعنی یکی محور است و یکی در معیت اوست. این عبارت‌هایی که با «مع» می آید، حکایت جماعت دارد؛ برای همین در «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ» با اینکه بی ربط به نماز جماعت نیست، ولی وقتی عبارت «مع» به کار می‌رود؛ یعنی یک محور وجود دارد و شما حول آن محور بچرخ؛ یعنی آن را بگذار محور و شما پشت او؛ یعنی او بشود امام و شما پشت او حرکت بکن، حتی اگر دارد «وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا» (فرقان: ۳۵) هارون می‌شود وزیر در محوریت موسی. اگر در جریان موسی و هارون گفته شده «اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» (طه: ۴۳)؛ دوتایی تان بروید به این معنا نیست که در عرض هم بروید!

در سوره فرقان آیه ۳۵ دارد: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا»؛ یعنی ما به موسی کتاب دادیم و قرار دادیم با موسی برادرش هارون را به عنوان وزیر. این یک نکته کاملاً جدی در مباحث امامت ماست که به ما گفته‌اند آیا دو امام، دو رهبر می‌توانیم داشته باشیم؟ گفته‌اند دو امام نمی‌توانیم داشته باشیم «الا وَ اِحْدَهُمَا صامت»؛ یعنی یکی شیعه دیگری است. اگر امام حسن و امام حسین هستند، کار دست امام حسن است، نه امام حسین و امام حسین مثل یک شیعه برای امام حسن تلقی می‌شود. پس وقتی می‌گوید: «اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» و این که گاهی دارد دو نفر را دعوت می‌کند، دو نفر در عرض هم نیست و یک نفر در معیت یک نفر دیگر است. اگر می‌گوید: «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه: ۱۱۹)؛ با صادقین معیت داشته باشید؛ یعنی صادقین محور قرار می‌گیرند)

لذا در عبارت «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ» می‌تواند بی‌ربط به نماز جماعت نباشد، ولی مطلب خیلی عام‌تر از بحث نماز جماعت است. «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ»؛ یعنی یک X را انجام بدهید در محوریت کسانی که آن X را انجام می‌دهند و آن‌ها بشوند محور این کار و شما در پناه آن‌ها و در حول آن‌ها این کار را انجام بدهید. حالا این می‌تواند تطبیق به نماز جماعت هم بشود؛ چون کاملاً در نماز جماعت این فرهنگ است. اصلاً یکی از

معجزات کارهای اسلام وجود نماز جماعت است. کلا ما در ادیان دیگر نماز جماعت نداریم. نماز هماهنگ دارند، ولی نماز جماعت ندارند؛ مثل نمازهای مستحبی است که ما با هم می‌خوانیم. این نیست که امام و مأوم داشته باشد. ما مفاهیم امام و مأوم را همین طوری متوجه می‌شویم. می‌بینید برای کسی که در زمینه تشریح دارد حرکت می‌کند، این مفاهیم را راحت می‌فهمد و جذب می‌کند.

خلاصه این که داشتیم این آیه را بحث می‌کردیم «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا» (فتح: ۲۹) حرف ما این بود که آن عبارت‌هایی که از رکوع می‌آید و به معنی نماز است، در کنار سجده می‌آید. نه به معنی فقط رکوع. عنوان رکوع به تنهایی نمی‌آید. داریم «وَالرُّكُوعِ السُّجُودِ» (حج: ۲۶)، «رُكَّعًا سُجَّدًا»، «وارکعوا واسجدوا»، «الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ» (توبه: ۱۱۲) که قیافه کلی نماز را ایجاد می‌کند. اما عبارت رکوع به تنهایی در بعضی آیات مثل «وَيُلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ» (مرسلات: ۴۷)؛ وای بر مکذبین کسانی که وقتی به آن‌ها می‌گویند رکوع کنید نمی‌کنند. انگار که رکوع یک ویژگی‌ای دارد. شاید بد نباشد که بدانید این نحوه از تذلل یعنی رکوع، یک جوری سواری دادن است و این نحوه از انحناء در نمازهای یهود نبوده، و این رکوع بسیار کار ویژه‌ای است. در حد این بوده که می‌آمدند به پیغمبر می‌گفتند: «أَبَايُكَ عَلَى أَنْ لَا أُخِرَّ إِلَّا قَائِمًا»؛ ما بیعت می‌کنیم براساس این که یک ضرب از قیام به سجده برویم؛ یعنی این نحوه از انحناء در نماز هم یک کار خاص و ویژه‌ای بوده که مثلاً می‌خواستند یک جوری بیعت بکنند. اگر حاضر نشویم این کار را نکنیم؛ یعنی از حالت قیام یک ضرب به حالت سجده برویم. چون حالت سجده و قیام بوده.

این که دارد «وَيُلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»؛ کسانی که تکذیب می‌کنند «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ» این آیه هم می‌تواند به رکوع بخورد و هم اساساً به آن تخشع و تذلل می‌تواند بخورد.

حالا ما چندتا آیه داریم که رکوع را به صورت خاص مطرح کرده.

یکی همین آیه‌ای است که در محضرش هستیم «وارکعوا مع الراکعین» (حواسمان به عبارت‌های «مع»

باشد که به معنای این نیست که با هم دارند می‌روند)

در سوره بینه، بینه رسولی است که دارد صحف را می‌خواند؛ یعنی اصل رسول است. صحف در حاشیه این اصل دارد می‌آید. انکار امام است که دارد با این مأموم می‌آید. ما خیلی وقت‌ها وقتی با استدلالات کلامی برخورد می‌کنیم، به آن دلائل بینه می‌گویید، در صورتی که مهم‌ترین دلیل، خود شخصیت پیغمبر است. خیلی عجیب است که این‌ها نمی‌آمدند با پیغمبر مناظرات کلامی انجام بدهند، بلکه این‌ها پیغمبر را می‌دیدند و ایمان می‌آوردند. این نحوه غیر از بحث‌های کلامی بود. در بحث کلامی فرد باید کار بکند، بحث‌ها را دنبال بکند تا ببیند حق با کیست؟! در صورتی که اگر با ما یک عهد الهی ازلی بسته شده، این عهد سر جای خودش وقتی با پیغمبر روبرو شود، جذب می‌شود و به پیغمبر ایمان می‌آورد؛ چون پیغمبر خودش بینه است. این نوع نگاه دیگری است. اگر شما انسان را این جور تلقی بکنید که یک لوح نوشته است. من به طلبه‌ها می‌گفتم: شما این حرف‌های غیبی را بزنید و این دعوت به خدا و غیب را بکنید. غیب عالم را راحت بگویید. تسبیح موجودات را راحت بگویید. آن را دستکاری نکنید و این‌ها را ذیل این روایت گفتم که دارد: «وقتی سفینه نوح داشت می‌نشست همه کوه‌ها تطاولی کردند، ولی کوه جودی خودش را پایین آورد و گفت من کسی نیستم که کشتی نوح بر من بنشیند»، بعد قرآن می‌گوید: «وَاسْتَوَتْ عَلَيَّ الْجُودِيَّ» (هود: ۴۴) ببینید آن موقع که این سلسله جبال نامگذاری نشده بود، این‌ها اسم‌های الهی است. ممکن است پرسید مگر کوه‌ها این کارها را می‌کنند؟ بله! کوه‌ها فهم دارند. در قرآن این مطلب آنقدر تعدادش زیاد است که اگر کسی بخواهد دستکاری بکند، هی باید آیات را دستکاری بکند! مثلاً دارد: «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشِيئَةِ اللَّهِ» (بقره: ۷۴)؛ بعضی از سنگ‌ها از خشیت خدا می‌افتند. چرا به آیه دست می‌زنی؟ به تو چه مربوط است؟ که بگویی همین وجود قوانین؛ یعنی او براساس خشیت خدا فرو می‌افتد!

پس چرا نگفته همه سنگ‌ها و گفته بعضی سنگ‌ها؟!

در روایت داریم که: سنگی قبل از بعثت به من سلام می‌کرد با خطاب یا ایها النبی! «وإني لأعرفه»؛ من آن سنگ را می‌شناسم. قصه ستون حنانه هم هست. بعد داریم که ولایت بر میوه‌ها عرضه می‌شود و آن میوه‌ای که ولایت را نمی‌پذیرد تلخ می‌شود.

هر چه از این مدل حرف‌ها هست را تو آن را بگو، آن کسی که این بشر را ساخته، به او یک فطرتی داده و آن لوح نوشته‌شده‌ی توست «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم: ۳۰) این را با مداد هم ننوشته‌اند، حجاری کرده‌اند. اتفاقاً آن را نمی‌شود تغییر داد، بقیه چیزها مثل رنگ است. همه در حد فرضیه است، ولی آن طرف برمی‌دارد چنان پروپاگاندا می‌کند که شما باورتان می‌شود! مثلاً مدل اتم را می‌گویند که وسط پروتون یک هسته است و یک الکترون در یک مداری دارد می‌چرخد و اربیتال‌های مختلفی دارد، این را یک جویری گفته‌اند که شما فکر می‌کنید واقعا یک اتم یک چنین چیزهایی در آن هست، در صورتی که این یک فرضیه است! خود پاستور از این فرضیه که «میکروب وجود دارد» برگشت! این که میکرب داریم یا نداریم، بعد دیده بود که این‌ها عمل نمی‌کند، بعد گفتند این‌ها میکرب‌های خفته است، بعد گفتند: اصلاً بی‌خیال میکرب! ولی این جویری که در بهداشت دارند می‌گویند، انگار یک چیزی، یک بیماری از شما به درون طرف مقابل می‌رود. و آنقدر به این فرضیه اصرار کرده‌اند که می‌آید در تلویزیون هم می‌گوید: شیر دستشویی را با دستمال بگیرید! البته او هم تقصیر ندارد؛ چون در این سنت فکری بزرگ شده. از این چیزهایی که ما در معارفمان داریم، آنقدر راحت عقب‌نشینی نکنید؛ مثل تسبیح عمومی موجودات، یا امت بودن موجودات؛ چنانچه در سوره انعام داریم «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أُمَّتُكُمْ»؛ این‌ها یکسری امت هستند که برای خودشان امام دارند. یک گوسفندی پیش امام آمد و امام گفتند: این امام آن‌هاست، پیش من آمده بود و یکسری سؤال داشت. هی برنارید این چیزها را انگولک بکنید که نه! این چیزها نیست! تسبیح هم نمی‌کنند!

می‌آید یک چیزی درست می‌کنید کاملاً مادی و قشری، همان طور که خودت می‌فهمی و تحت تأثیر آموزه‌های علمی امروز! علم امروز هم یعنی ۵۰ سال پیش! چون که الان خودشان از این حرف‌ها گذشته‌اند، ولی ما چون از نظر علمی ۵۰ سال عقب هستیم، همه این‌ها را باور می‌کنیم! در صورتی که خودشان از این گذشته‌اند، حالا تا موجش به ما برسد که ما هم یواش یواش این حرف‌ها را باور نکنیم. و واقعا هم دارند کار می‌کنند؛ مثلاً فیلم Divergent آمده آدم‌ها تقسیم‌بندی کرده که یک عده selfless؛ فداکارند و یک عده واگرا؛ دایورجنت و آنقدر این را قشنگ پرداخت کرده که واقعا شما فکر می‌کنید آدم‌ها فرقه فرقه‌اند. یک یک

سلسله فیلم (Insurgent, Allegent, Divergent) کاملا یک تئوری مزخرفی را با اهدافی صهیونیستی با جلو می‌برد، بعد سایت زدند که شما به یکسری سؤال پاسخ می‌دهید و معلوم می‌شود شما دایور جنت هستید یا فلان؟ یعنی با یک حرف مزخرف آنقدر باورپذیری شما را بالا می‌برد! این چیزها در عالم علم پر است.

می‌خواهم بگویم نوع بحث‌های کلامی این جور نیست که بنشینیم این حرف‌ها را بزنی و بپذیریم بلکه یک نورانیتی است و یک بینه‌ای است که خود پیغمبر است و وقتی خود پیغمبر را می‌بینی باید آن فطرت این را جذب بکند، همان طور که ابوذر را جذب کرد. این بینه باید این کار را انجام بدهد. حالا پیغمبر اصل است و کتاب فرع است.

در بحث معیت آیه ۱۵۷ اعراف را ببینید که ما بارها این آیه را توضیح داده‌ایم و خیلی آیه ویژه‌ای است. «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَا أُولَئِكَ إِنَّكُمْ أَنْتُمْ عَلَىٰ أَعْيُنِنَا إِنْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۱ و اینها هم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم إصرهم والأغلال التي كانت علیهم فالَّذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی أنزل معہ أولئک هم المفلحون»^۲ شأن پیغمبر را می‌گوید به عنوان کسی که غل و زنجیر را باز می‌کند. در دین آزادی است. واقعا محتوای دین همین است و باید جوری نشان داده شود که پر است از آزادی و اصلا قرآن تمام مدلی که صحبت می‌کند این است که آن طرف می‌شود معیشت ضنک و این طرف می‌شود... آن طرف می‌شود فشار و این طرف می‌شود فراخی و باز بودن. این اگر درست تبیین بشود، معلوم می‌شود که هدف این است که تو بالا بیایی. اگر می‌خواهی بالا نیایی مشکلی نیست، ولی اگر می‌خواهی بالا بیایی غل و زنجیر به پایت نباشد و راحت بالا بیایی. دین همه‌اش محدودیت و ممنوعیت و نکن و نرو نیست؛ چنانچه فرد احساس می‌کند که من محدودم به مواردی. این کجا و این که من محدود نیستم و پیامبر آمده غل و زنجیر را باز بکند و من را از محدودیت‌هایی که می‌خواهم درگیر آن بشوم، آزاد بکند. «الَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۳؛ کسانی که پیامبر را بزرگ داشتند و نصرتش کردند و تبعیت کردند از نوری که «أُنزِلَ مَعَهُ» با پیغمبر نازل شده بود، حالا آن نور می‌تواند قرآن باشد، می‌تواند امام باشد، ولی هر چه و هر که باشد، اگر

کتاب باشد، کتاب در معیت پیغمبر است، نه این که پیامبر در معیت کتاب باشد؛ یعنی محور پیغمبر است. محور انسان کامل است. این که گفتم این می تواند کتاب باشد یا امام باشد، در آیات بعد آمده است.

اگر به آیات بعد هم دقت بکنید، این در می آید.

داستانی برای امروز

داستان موسی و هارون، ویژه است و به درد امروز ما هم می خورد. داستان های سینمایی نقش کم ندارند. یک نفر بار همه داستان را نمی تواند بکشد. ما در مورد هیچ پیغمبری حالت وزیر نداریم، مگر پیغمبری که می خواهد برود حکومت تشکیل بدهد. نقش موسی «ببر» است که یک نقش مکمل «جمع کن» دارد و آن نقش هارون است که با این که بنی اسرائیل گوساله پرست می شوند، ولی آن ها را در سبد موسی نگه می دارد. (این ها را خود آیات می گوید. من از خودم نمی گویم) حکومت ها یک نقش «ببر» لازم دارد و یک نقش «جمع کن». اگر قرار باشد موسی به تنهایی همه نقش را ایفا بکند، همه جامعه می بُرد؛ چون که حضور حقانی ای که او دارد فرقان است. موسی به تنهایی جامعه را متفرق می کند. از همان اول هم موسی هارون را می طلبید که مردم را در سبد موسی نگه دارد. حتی آن ها که گوساله پرست شده بودند به این امید بود که معتقد بودند خدای موسی همین گوساله است. هارون هم یک جوری نقش بازی کرده بود که سامری هم مجبور بود با ادبیات حضرت موسی حرف بزند؛ یعنی بگوید این خدای موسی است! این ها آن ویژگی هارون است که مجبور کرده سامری را که با همین ادبیات حرف بزند، و جامعه را هم نگه می دارد و وقتی موسی به هارون اعتراض می کند، می گوید: «إِنِّي حَشِيْتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (طه: ۹۴)؛ اگر این کار را نمی کردم تو به من می گفتی چرا تفرقه ایجاد کردی؟ معلوم است که آن بیانی که او انتظار داشت تفرقه ایجاد می کرد. پس نقش مکمل موسی هارون است؛ یعنی حضرت هارون انکار می کرد، منتها نه آن جوری که موسی انکار می کرد.

ما از همه انتظار داریم موسی باشند! می پرسیم: بگو دقیقا کجایی؟! این طرف مرزی یا آن طرف مرزی؟! در صورتی که این جوری نیست. یکسری باید نقش مکمل بازی بکنند، ضمن این که توی سبد موسی هستند. حول محور موسی می چرخند. اتفاقا باید معلوم نباشد که این ها دقیقا کجا هستند؟! این ها همان

لیبروهای زمین فوتبال هستند؛ توپ جمع کن‌هایی که هر جا توپ بخورد آن را جمع می‌کنند. دقیقا پست خاصی ندارند. این‌ها نقش‌های مکمل بازی هستند. در نظام خودمان برخی نقش هارونی بازی می‌کردند و تا حدی هم موفق بودند، ولی رفته رفته دارند در مقابل موسی قرار می‌گیرند! اگر نقششان را به درستی ایفا می‌کردند، بسیار حکیمانه بود که هر کس را هم که می‌خواست بریزد، این در سبد نگه می‌داشت و متصل می‌کرد به جریان موسی.

این نکته را دقت کنید که همه روزنامه‌ها نباید موسی باشند. همه شخصیت‌های نظام نباید موسی باشند. حالا این نقش‌های مکمل را در قرآن ببینید.

به هر جهت یک خشونت و تصلبی در حضرت موسی دیده می‌شود. البته این معنی را آنقدر رقیق کنید که به شأن پیامبران بخورد؛ مثل یک شرکی که یک ولی خدا مرتکب می‌شود با شرک یک بت‌پرست فرق دارد. علامه خیلی لطیف در بحث هارون دارد: در سوره اعراف داستان «عجل، موسی و هارون» داستان پرمایه‌ای است و پیام‌های سیاسی اجتماعی‌ای که دارد پرمایه است. در آیه ۱۴۵ اعراف که موسی به میقات می‌رود دارد: «وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ»؛ در الواح تفصیل همه چیز آمده و بعد یک امری دارد: «فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ»؛ این الواح را محکم بگیر. حالا در آیه ۱۵۰ دارد: «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا»؛ حضرت موسی با حالت غضب می‌آید «قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي»؛ بد خلیفه‌هایی برای من بودید. این را به صورت تعریف یک داستان اکشن ببینید. چه زمانی موسی ریش هارون را گرفت؟ کی این برخورد را کرد؟ «وَأَلْقَى الْأَلْوَابَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ»؛ یعنی الواح را که دستور داشت محکم بگیرد، گذاشت کنار و ریش هارون را گرفت! یعنی گرفتن ریش حضرت هارون نتیجه کنار گذاشتن الواح بود. در این جا برخی مفسرین چنین دقتی کرده‌اند که گاهی شما مطلبی را می‌دانید، ولی روی آن متمرکز نمی‌شوید؛ یعنی با یک تثبّت و نظر به آن نگاه نمی‌کنید و موسی هم وقتی این کار را کرد غضب کرد و در جمع هم غضب کرد که هارون گفت «فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ».

باز در آیه ۱۵۴ دارد: «وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ»؛ وقتی غضبش فروکش کرد، الواح را

برداشت. البته این مطالب را قرآن صریح نمی‌گوید و این اصلا ادبیات قرآن نیست.

به هر جهت انگار این جا یک حقی با هارون هست. یک عدم تثبیتی این جا با حضرت موسی هست که علامه هم می گوید: «الحق مع هارون»؛ حق با هارون بود (اشتباه نشود! یکهو مقام انبیاء پایین نیاید! رقیقش کنید.) حضرت موسی در مقام انبیاء یک غضب ناشی از عدم تثبیت کرده.

ذوقی که در حضرت موسی وجود دارد ذوق بریدن و برش است. اتفاقا ما در کنار آدم های «بُبر»، آدم های «جمع کن و بدوز» را لازم داریم.

ما الان در برخی مجموعه ها که کار می کنیم، نقش هایمان را تقسیم کرده ایم؛ مثلا گفته ایم تو شلاق بزنی! من می دوزم! اصلا کاملا این دو تا نقش تنظیم شده است. نقش مکمل است؛ یعنی یکی کارش این است که شلاق بزنی و یکی کارش این است که سیستم را جمع کند. مرز آن هم روحیات اشخاص است؛ مثلا یک حضرت هارون نمی تواند برود و وارد درگیری بشود. مرز آن هم این است که باید توی سبد موسی دربیاید. این نکته ی اساسی است؛ یعنی این نقش های مکمل بازی کردن آخرش باید توی سبد موسی در بیاید. اگر در سبد موسی نباشد به درد نمی خورد.

اتفاقا در آیات دارد که این ها منتظر بودند موسی برگردد و از او بپرسند که خدای تو این است یا نیست؟! یعنی این نقش ها را هارون یک جوری ایفا کرده بوده که این ها باز هم در این تصویر بودند و فکر می کردند الان در سبد موسی هستند!

در شخصیت های نظام ما یکی را داشتیم که می توانست این کار را بکند، ولی حیف شد! حیف شد که این شخصیت حالا خودش دارد یک نکته ای می شود وگرنه اگر در سبد موسی می ماند و کاملا در راستای دعوت به موسی بود، یک آغوش بازی بود که داشت خیلی ها را می گرفت، اگر با همان زاویه به آن شخصیت نگاه کنید، می بینید برخی از آن نقش را هنوز هم دارد بازی می کند که خیلی ها که بالقوه پتانسیل ریزش دارند، توی سبد این گیر می کنند. اقلا این دارد شیخوخیت می کند. ما باید این ها را متوجه بشویم. یک جمله ای پهلوی ناکام گفته بود: ببینید این آخوندها چه کردند، چه بازی ای درآوردند که از داخل نظام می گویند و از خارج بی بی سی و VOA (صدای آمریکا) هم از مردم می خواهند که رأی بدهند! اتفاقا این را علامتی برای نقش های درست بدانید. یک جوری شده که همه می دانند که باید رأی بدهند.

(سوال): جواب: در صدر اسلام پیامبر خودش رحمه للعالمین بود. برخی خودشان شخصیت‌های جامعی هستند. همین عنوان رحمه للعالمین را که راجع به پیامبر داریم، راجع به هارون داریم. «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» (مریم: ۵۳) برای همین کسانی که هارون را در عوالم دیگر دیده‌اند، می‌گویند از حضرت رَحْمَتِ آمده (رحموت مبالغه در رحمت است؛ مثل ملکوت که مبالغه در ملک بودن است) پیغمبر چنین نقشی داشته و نقش‌های مکمل را امیرالمؤمنین بازی می‌کرده؛ چون حضرت علی «خشن فی ذات الله» بوده؛ یعنی امیرالمؤمنین نقش مکمل آن سمتی را بازی می‌کرده؛ لذا وقتی از برخوردهای امیرالمؤمنین اعتراض می‌کردند، پیغمبر می‌گفتند: «انه خشن فی ذات الله». اگر شما روایات امیرالمؤمنین را کنار روایات پیامبر بگذارید، این ویژگی امیرالمؤمنین را می‌فهمید. نمی‌گویم مکمل حتما باید این جور باشد که کسی که رأس قرار گرفته او باید «بُر» باشد. گاهی حالت برعکس آن اتفاق می‌افتد و این در مورد پیامبر و امیرالمؤمنین است. جریان پیامبر و امیرالمؤمنین را خیلی ارجاع دادند به جریان موسی و هارون که «وانت منی بمنزله هارون من موسی» و این ناظر به جریان خلیفه بودن است، ولی به جهت روحیات برعکس آن جریان است، حتی می‌بینید پیغمبر در هیچ جنگی کسی را نمی‌کشد. از خودش دفاع می‌کند ولی به کسی ضربه نمی‌زند. انگار به پیغمبر نمی‌خورد که کسی را بکشد. اگر امیرالمؤمنین نبود، جنگ‌ها چه می‌شد؟! باید یکی باشد که از ۷۰ نفر سی نفر را بزند! برای همین احقاد بدریه و حنینیه و خیبریه و غیرهن درست می‌شود؛ این کینه‌ها از پیامبر به دل گرفته نمی‌شود؛ چون می‌دانند حضرت علی دارد می‌زند.

این عنوان «وجود نقش‌های مکمل در رهبری» یک پایان نامه یا یک تحقیق قرآنی – اجتماعی جدی می‌تواند قرار بگیرد؛ مثلا عمار کارش همین بوده. عمار کارش به شدت یک کار فرهنگی است و می‌رفته روی مخ مغیره بن شعبه که او را توی سبد امیرالمؤمنین بیاورد! که حضرت به عمار می‌گویند: مغیره را ول کن! او خودش می‌داند که دارد چه کار می‌کند. و این عیب هم نیست؛ چون هر کسی یک کار می‌تواند بکند. بعد اشتباه این است که ما به دلیل عدم تثبّت در کار همدیگر، این شخصیت حزب اللهی آن شخصیت حزب اللهی را نفی می‌کند، و این بد است. در صورتی که کسی که دارد با این و آن می‌چرخد، دارد یک نقشی ایفا می‌کند.

ما با این موسیقیدان‌ها یک عالمه عکس داریم. بعد رفتیم در بیت گفتم: حواستان هست که من دارم یک کار دیگر می‌کنم؟! فکر نکنید من رفتیم در عالم موسیقی. خیلی وقت‌ها می‌شود این‌ها را نگه داشت. نگه داشتن هم یک کار است. فقط باید نسبت به کارهای همدیگر تثبیت پیدا کنیم. همه روزنامه‌ها نباید کیهان باشد. یکسری روزنامه‌های دیگر با گرایش حزب‌اللهی باشد، ولی یک جور دیگری. این هم نیست که بگوییم کیهان هم نباید باشد کلاً! او نقش موسایی دارد بازی می‌کند. یک روزنامه دیگر هم در کنار آن نقش هارونی خودش را بازی کند؛ مثل فیلم‌هایی که بدون نقش مکمل اصلاً داستان خراب است. بار داستان را یک نفر نمی‌تواند ببرد.

این نکته شواهد قرآنی زیادی دارد. سوره اعراف و طه را که کنار هم بگذارید، پردازش داستان مهم است. پس محور این معیت، این‌جا موسی است. هارون هم خودش در حول موسی دارد می‌چرخد. این را من به عنوان هفوات الانبیاء (لغزش‌های انبیاء) دارم می‌گویم، منتها رقیق شده‌اش باید جوری باشد که به شأن انبیاء بخورد، نه این که بگوییم این چه برخوردی است که حضرت موسی دارد؟! البته برخی از این معیت‌ها از طرف خداست.

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» (اعراف: ۱۵۸) یکهو از این داستان می‌زند به پیغمبر و دوباره برمی‌گردد به داستان حضرت موسی «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (همان: ۱۵۹)؛ از قوم موسی امتی بودند که این‌ها هدایت به حق می‌کردند و به حق و به درستی داوری می‌کردند؛ یعنی این‌ها در مقام داوری و حکم بودند. تا این را می‌گوید پشت سرش می‌زند به داستان «وَقَطَّعْنَاهُمْ أَنتَتِي عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا»؛ دوازده سبط و دوازده امت و دوازده نقیب بنی اسرائیل؛ یعنی رؤسا؛ یعنی این نوری که «النُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ» (همان: ۱۵۷)، هم می‌تواند ناظر به نور قرآن باشد و هم خود امامان و خلفایی که این‌ها با پیغمبر و در معیت پیغمبر نازل شدند.

برخی معیت‌ها معیت‌های خدا با مردم است که معلوم است با آن معیت فرق دارد. این معیت یا معیت قیومیه است، یا معیت‌های تشریفی.

ممکن است شما بگویید بر معیت پیامبر مورد نقض داریم و آن معیت‌های خدا با بندگان است «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت: ۶۹) وقتی خدا با محسنین است این جور نیست که محور محسنین باشند. معلوم است که این جا یک معیت تشریفی خدا با محسنین دارد که آن‌ها را مورد حمایت قرار می‌دهد، یا داریم «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ خدا با همه هست هر جا که باشند که این یک معیت قیومیه است؛ چون خدا محیط به همه است، با همه هست. از رگ گردن به شما نزدیک‌تر است. خدا در شماست. شما جلوه‌ی خدا هستید. بحث‌های جدی فلسفی از همین جا نشأت می‌گیرد که این که خدا با شماست، دقیقا یعنی چه؟ احاطه خدا احاطه‌ی وجودی است نه مثل این که هوا محیط بر من است. این جوری نیست. وقتی هوا محیط است یعنی هوا هست و من نیستم و من هستم و هوا نیست. وقتی خدا می‌گوید: «هو معکم»؛ یعنی با تک تک شما هست و در تک تک شما هست. بین خودتان و خودتان هم حائل است. «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»؛ یعنی خدا همه جا هست و این اقتضای توحید است. توحید این نیست که بگویید این‌جا که من هستم و این‌جا هم هوا هست و بعد می‌ماند یک محیط‌های خلأ که احتمالا خدا آن‌جاست! مثلا اگر یک سرنگی را بکشید و سرش را ببندید، احتمالا آن‌جاها خدا هست! در صورتی که خدا با من است، در من است. این همان چیزی است که از آن به «تمایز احاطی» یاد می‌کنند. همان جور که روح در تمام بدن شما هست، حتی در سر انگشتانتان، ولی سر انگشتتان هم که قطع بشود، روحتان لب‌پر نمی‌شود؛ یعنی احساس نمی‌کنید که از روحتان یک چیزهایی کم شده. این تمایز احاطی؛ یعنی خدا با ما تمایزی دارد که احاطی است. این‌ها عبارات عجیب و غریبی است که معلوم است از جای دیگری آمده که امیرالمؤمنین می‌فرماید: «داخل فی الاشياء لا بممازجه و خارج عنها لا بمزایله»؛ داخل است قاطی نیست و خارج است و جدا نیست. اگر سر انگشتتان زده شود، مقداری از خونتان می‌رود ولی مقداری از روحتان نمی‌رود.

توجه کنید آیات را با شأن نزول خودش لزوما فیکس نکنید. این یک بحث مهم علوم قرآنی است که آیات شأن نزول دارند، ولی پیچ‌شده در شأن نزول خودشان نیستند. به عبارتی آیه باید شأن نزول خودش را بگیرد ولی شأن نزول مخصص آیه نیست. در داستان غدیر هم همین است. آیه «بلغ ما انزل الیک من ربک» این یک داستان دارد، شأن نزول دارد، ولی این آیه به شأن نزول خودش پیچ نشده. قرآن همین جوری خودش

قابل فهم است. متأسفانه این جووری شده که به محض این که آیه‌ای را می‌خوانیم می‌رویم به شأن نزول آن! انگار که آیه را با شأن نزول معنی می‌کنیم. در صورتی که وقتی قرآن جریان ولایت را می‌خواهد توضیح بدهد، با این عناصر توضیح می‌دهد. این جریان باید جریانی باشد که برای امامان دیگر هم باشد. آیه دارد تبیین یک جریانی به نام جریان ولایت را می‌کند.

حالا این «وارکعو مع الراكعين» را یک بار در این آیه داریم و یکی در آیه ۵۵ سوره مائده که بحث از آیه ۵۱ شروع می‌شود تا می‌رسد به ارتداد و بعد «إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ» و بعد حزب الله آن است که این اخذ الولاية را انجام می‌دهد. و می‌شود جریان حزب که با امامش تعریف می‌شود و حزب در ولایت است که تعریف می‌شود؛ مثل امت که با امام تعریف می‌شود. تو امت کدام امام هستی؟ برای همین درباره قیامت داریم «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ» (اسراء: ۷۱)؛ ما وقتی می‌خواهیم اناس را بکشیم، امامش را که می‌کشیم، اناس او با او کشیده می‌شود و می‌آید؛ مثل نسخ تسبیح که وقتی نخ را می‌کشیم، دانه‌هایش هم می‌آیند؛ یعنی ما اناس را تک تک نمی‌آوریم.

این نکته‌ای که در جریان حزب و امت هست و امت با امام تعریف می‌شود، این جریان را نباید با شأن نزول آن معنا کرد. «إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ این‌ها در حالی که رکوع می‌کنند زکات می‌دهند. آیا این جریان به ائمه‌ی دیگر هم باید تطبیق بشود یا نه؟! یعنی آیا ائمه‌ی ما هم مشمول این داستان هستند یا نیستند؟ نمی‌خواهم کلا شأن نزول را نفی کنم البته شأن نزول در آن زمان یک جووری بوده که واقعا ارجاع به آدم خاصی یعنی امیرالمؤمنین بوده،

(سؤال) جواب: می‌خواهم بگویم همه این داستان‌ها را که ما داریم با شأن نزول توضیح می‌دهیم، قابل توضیح است بدون شأن نزول. البته مقداری به نظر دور از ذهن می‌آید؛ چون ما این آیات را دقیقا با شأن نزول معنی می‌کنیم، در صورتی که معنی کردن آیه با شأن نزول خودش دارای اشکال هست؛ مثلا در سوره مائده از آیه ۶۴ که نگاه کنید دارد: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ ... مَا أَنزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا»؛ ما انزل الیک طغیان و کفر را زیاد می‌کند. این قسمت آیه با سیاق آیات دیگر معلوم می‌شود که قرآن همین کار را می‌کند؛ مثل آیه «فَلَمَّ يَرَوْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا» (نوح: ۶)، «مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا» (فاطر: ۴۲). آیات این ظرفیت را

دارد که با «ما انزل الیک» چیزهای دیگر را هم نشان دهد. بعد آیه ۶۶ دارد: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ»؛ اگر اقامه تورات و انجیل بکنند و اقامه‌ی «وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ» این یعنی چه؟ چرا نمی‌گویند اقامه قرآن؟! قرآن که این همه اسمش در خود قرآن آمده! چون این کار قرآن است که یک عبارت‌هایی را درست می‌کند که چند لایه را بگیرد؛ یعنی این «وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ» کاملاً این ظرفیت را دارد که قرآن باشد، به خصوص که کنار تورات و انجیل آمده. اگر این‌ها اقامه بکنند – که این‌ها در بحث اقامه نماز و ارتباط آن با ولایت مهم است – اقامه تورات و انجیل و قرآن (نمی‌گویند تورات و انجیل و قرآن بخوانند)؛ یعنی بخواهد این‌ها را بایستاند، «لَأَكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ»؛ که بعضی میانه‌رو هستند، و بعد دارد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» این «ما انزل الیک» را ابلاغ بکن! و این «وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ»، چیست؟ خود آیات این ظرفیت را دارد که منظور از این را قرآن نشان بدهد، قرآن را اقامه بکن! و اقامه آن با امام است؛ چون بحث اقامه تورات و انجیل است، نه رساندن و خواندن تورات و انجیل و قرآن و اقامه‌ی این‌ها با عنصر امامت است. امام باید باشد تا این‌ها اقامه بشود. و بعد هم وقتی می‌گوید «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ اگر نرساندی رسالت را نرساندی، ما انتظار داریم الان این را بگویند. و می‌گویند هم «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (همان: ۶۸) و این می‌شود خود قرآن، این می‌شود شأن نزول قرآن. در آن شأن نزول دارد پیغمبر ولایت را معرفی می‌کند، ولی این لطمه‌ای به قرآن بدون آن شأن نزول نمی‌زند؛ چون این قرآن می‌خواهد اقامه بشود. لذا آیه می‌گوید: شما هیچ چیز نیستید مگر این که این‌ها را اقامه بکنید. این اقامه تورات و انجیل و قرآن براساس عنصر ولایت است.

می‌خواهم بگویم حتی وقتی شما آیات را شأن نزولی می‌بینید، این در فهم محتوای آیه ممکن است اختلال ایجاد کند. شما اصرار دارید «وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» را حتماً ولایت معنی کنید! در صورتی که لزومی ندارد؛ چون بحث اقامه‌ی این‌هاست و بعد هم می‌گوید «وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا»

در آیه ۶۴ که داشتیم «وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا»، معلوم می‌شود عنصر اساسی که طغیان و کفر درست می‌کند، عنصر امام است؛ یعنی کتاب به تنهایی طغیان و کفر درست نمی‌کند بلکه اقامه‌ی کتاب است که طغیان و کفر درست می‌کند. اقامه‌ی نماز است که پدر همه را در می‌آورد، نه نماز خواندن! یعنی وقتی نماز با امام اقامه می‌شود. در فهم تشریحی ما وقتی می‌گویند نماز اقامه کنید، یعنی یک نفر جلو بایستد. یعنی اگر این قرآن بخواند اقامه بشود؛ یعنی یک نفر می‌آید می‌شود امام و قرآن را به عنوان یک کتاب دستش می‌گیرد و براساس آن شروع می‌کند به عمل کردن، وگرنه قرآن معمولی هیچ طغیان و کفری ایجاد نمی‌کند. قرآن اقامه شده طغیان و کفر درست می‌کند.

من نمی‌گویم با شأن نزول خداحافظی نکنید! شأن نزول خیلی گرا می‌دهد؛ یعنی در همین آیه «وهم راکعون» می‌بینید روایاتی که دارد «أَنهَا نَزَلَتْ فِي رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ خَاصَّةً وَ هُمَا أَوَّلُ مَنْ صَلَّى وَ رَكَعَ»، پس «واركعوا مع الراكعين»، یعنی وارکعوا در محوریت امام؛ چون این‌ها اولین کسانی هستند که نماز خواندند و رکوع کردند. راکعون این‌ها هستند.

یک چیزی داریم به نام «تناسب حکم و موضوع» که وقتی یک حکمی را داریم می‌گوییم، باید با موضوعی که می‌گوییم متناسب باشد. این عبارت «راکعون» در این‌جا که نهایت تذلل و خشوع را می‌رساند؛ یعنی کسانی که اقامه نماز می‌کنند و ایتاء زکات می‌کنند، در صورتی که راکع‌اند. همان جوری که در قرآن راجع به چه کسی دارد «وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»؟ (انعام: ۱۶۳) جالب است که این آیه راجع به پیغمبر است. این اولیت اگر به معنی اولیت زمانی باشد، حرف بی‌خودی است؛ چون معلوم است که اسلام با پیغمبر شروع شده و این چه افتخاری است؟! بلکه وقتی همه حنیفا مسلما هستند می‌گوید «وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» در این‌جا هم این‌ها می‌شوند اولین راکعین؛ راکعونی که نهایت تسلیم و تذلل و خشوع را دارند و اهل اقامه نماز هم هستند؛ مثل اقامه قرآن.

آنقدر برای ما اقامه نماز گفته شده که ذهن ما نسبت به این عنوان سابیده شده! و از نظر ما اقامه نماز یعنی نماز خواندن، حالا اقامه قرآن یعنی چه؟ اقامه تورات یعنی چه؟ ذهن ما در این عنوان‌ها گیر می‌کند. ولی این همان اقامه دین است که از آن نکته‌ی محوری نماز بیرون کشیده شده و اقامه نماز نشان داده شده.

اقامه نماز که با امام است. حالا کسی که اهل اقامه نماز و ایتاء زکات است در نهایت خشوع. این‌ها از طبقه اولیاء هستند. در سوره مائده عرض کردم که حتی این تعریف باید تعریفی باشد که به ولایت فقیه هم بخورد. چون جریان ولایت است آن هم با حصر. اصلا این تعریف ولایت است و باید اهل اقامه نماز و ایتاء زکات باشد در حالت رکوع. آن موقع «وارکعوا مع الراكعين»؛ یعنی بیایید اقیمو الصلوه و آتو الزکوه و تمام تذلل و خشوع خودتان را در محوریت انجام بدهید؛ یعنی خودتان فرادی نروید این کار را انجام بدهید. برای همین می‌گویم این بخش آیه یعنی «وارکعوا مع الراكعين» دارد ولایت را نشان می‌دهد، البته این‌ها را اول روایت می‌گوید و بعد من می‌گویم؛ چون این‌ها مثل حل المسائل است که آدم آخر کتاب جواب مسئله را می‌بیند. این همان عنصر ولایتی است که می‌گوید اگر این کار را انجام می‌دهید در محوریت راکعون باید انجام بدهید. آن موقع حتی لایه دیگر آیه «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آل عمران: ۴۳) را باید این جوری بفهمید.

اگر معنی قنوت همان تواضع است، این آیه یعنی برای پروردگارت آن تواضع را داشته باش «وَاسْجُدِي»؛ این حالت سجده را داشته باش! و بعد می‌گوید: «وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» این‌ها قطعاً دارند به هم کد می‌دهند، به خصوص که در آن زمان رکوع نداشته‌اند! پس «وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»؛ یعنی بیا خشوع و تذلل را در معیت امامانت قرار بده؛ یعنی این رکوع تو در پرتو حرکت امامان باید باشد. این معیت به معنای کنار امامان ایستادن نیست. این آیه معلوم است که حتی حضرت مریم را دارد دعوت می‌کند که امت امام باشد که تو هم «وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» معلوم است که این قرآن دارد این عبارت را کد می‌کند. این یکی از کارهای قرآن و زبان قرآن کدگذاری است. و الا می‌توانست بگوید: «واسجدی مع الساجدين»، ولی چون در قرآن کد راکعون وجود دارد، این‌ها را دارد به هم می‌دوزد؛ یعنی عنصر ولایت و در معیت ولایت بودن را در قالب این عبارت می‌گوید. ممکن است بگویید این ولایت را در عبارت دیگری هم می‌توانست بگوید؟ بله می‌توانست، ولی الان این عبارت کد شده.

خلاصه این که مفسرین این «اقیموا الصلوه وارکعوا مع الراكعين» را جوری توضیح می‌دهند که تقریباً از آن نماز جماعت در می‌آید. دقیقاً هم علامه و هم آقای جوادی همین جوری توضیح می‌دهند، ولی من

می‌خواهم بگویم این نیست و ماجرا یک چیز دیگر است. نمی‌خواهم بگویم پرت از نماز جماعت است. می‌تواند جلوه‌ی نماز جماعتی هم داشته باشد، ولی مطلب منحصر در نماز جماعت نیست. این‌جا آن رکوع، صرفاً آن رکوع مصطلح نماز نیست؛ چون آن‌جا که عبارات به معنی نماز است، رکوع و سجده با هم است. مثلاً واژه‌ی «خَرَّ» که معنای لغوی دارد که یعنی شاتالاپ زمین خوردن، این‌که زیرپای طرف خالی می‌شود و زمین می‌خورد. در داستان قضاوت داود درباره گوسفندان دارد: «قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالٍ نَعَجْتِكَ إِيَّاهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ» (ص: ۲۴)؛ دارد با درخواست این‌که می‌شود تو را به می‌ش‌هایش بیفزاید... «وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ» این‌جا نکته‌ی ظریفی دارد می‌گوید: کسانی که با هم قاطی هستند، نوعاً در حق هم ظلم می‌کنند؛ مثل زن و شوهر؛ مثل رفقای نزدیک «وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ»؛ قلیل‌اند کسانی که این کار را نمی‌کنند؛ یعنی به دلیل خلیط بودن و رفیق بودن و ندار بودن، حقوق هم را پایمال می‌کنند؛ مثلاً اگر من با کسی وعده بگذارم اصرار دارم سر وقت بروم، ولی با خانمم نه! حتی ممکن است خبر هم ندهم که من نیم ساعت دیرتر می‌رسم! تازه فکر می‌کنم اصلاً برای چه باید خبر بدهم؟! این مطلب مهمی است که خلطاء در معرض ظلم به هم هستند و اتفاقاً به دلیل رفاقت! یعنی رفاقت یک آسیب‌زایی این مدلی در خودش دارد. «وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ»؛ کم می‌شود خلطایی که با هم باشند و حقوق هم را محافظت کنند. «وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ»؛ و داوود یقین کرد که ما او را به فتنه انداختیم. «فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ» اگر «خَرَّ رَاكِعًا» معنی رکوع ظاهری داشته باشد معنا ندارد. آیا یعنی شاتالاپ به رکوع رفت؟! و این یعنی شاتالاپ زمین خورد در عین تذلل و نهایت خشوع و این رکوع به معنی رکوع اصطلاحی در نماز نیست.

به نظر من همه این بیانات درباره رکوع بیانات غیرتامی است و مطلب «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» خیلی عمیق‌تر از این حرف‌هاست.

صلوات!۱

۱ . معارف می‌خواهید به فقرا سرکشی کنید. این که چه ربطی دارد؟ من هم نمی‌دانم. داریم «من کُثرت عوارفه، کثرت معارفه»؛ اگر کسی بخشش‌هایش زیاد شود، معارفش بالا می‌رود. این که چه ربطی دارد که «وقتل داود جالوت و آتاه الله الملك والحکمه وعلمه مما یشاء» که داوود جالوت را کشت و خدا به او علم و حکمت داد!

این برای من مسجل شده که بعضی وقت‌ها که روزی علمی من کم می‌شود، می‌فهمم که سرکشی من به فقرا کم شده، باید بروم با کودکان‌های کار فوتبال بازی کنم. باید اردوی جهادی بروم. حالا چه ربط دارد؟! این از آن مواردی است که ما نمی‌فهمیم. «من کُثرت عوارفه، کثرت معارفه»؛ اگر کسی معارف می‌خواهد برود به فقرا سرکشی کند. برود دل آن‌ها را خوش کند. الان این کودکان کار، این بچه‌های معصوم هستند، یک پولی جمع کنید این‌ها را بفرستید مشهد. اصلاً ته آرزویش این است که برود مشهد!